

جشنواره ملی جماران

هم آفرینی ملی حلقه های میانی
در راستای شکل دهی حرکت عمومی
در گام دوم انقلا ب اسلامی

طرح رضوان



سرکار خانم

شرف الدین



طرح رضوان

بعد از این که رهنمود حضرت آقا را شنیدیم و حرکت عمومی و حلقه های میانی را فرمودند. مخصوصا این که نظر بر این بود تا همه مردم در حرکت عمومی حضور داشته باشند نه این که قشر خاصی باشد، به ویژه قشر خاکستری، ما گفتیم باید طرحی را برنامه ریزی کنیم مردم خودشان بیایند و در حرکت عمومی ای که می خواهیم قرار بگیرند، نمی توانیم اینطوری بگوییم پایگاه بسیج هست و همگی در آن محله به پایگاه بیایید، سازمان تبلیغات هست همگی به آن جا بیایید، اینطوری دیگر مردم نمی آیند، مخصوصا با بازخوردهایی از قبل که نسبت به برنامه ها داشتند گارد دارند و نمی آیند. به فرض ما به پایگاه بسیج یک محله ای می رفتیم و برنامه می گذاشتیم، همان آدم هایی که همیشه بودند می آمدند و قشر خاکستری مدنظر ما نمی آیند. یک طراحی به نام طرح جشنواره سروناز انجام دادیم. به خاطر این که حرکت عمومی را در شهر سازی ایجاد کنیم و از همه اقشار حضور داشته باشند. نکته ای که برایمان مهم بود این بود که چطور بتوانیم خانم هایی که جزو قشر خاکستری هستند را در راه خودمان بیاوریم وگرنه اگر می خواستیم فعالیت هایمان را در پایگاه بسیج یا ذیل سازمان تبلیغات و اداره ارشاد اجرا کنیم معمولا یک عده خاصی بودند و همیشه می آمدند، در حالی که نظر حضرت آقا این نبود. طرحی را به اسم جشنواره سروناز طراحی کردیم که در این طرح به مناسبت شادی مثل ولادت حضرت زهرا (س) از همه خانم های محله دعوت کنیم تا خاطرات با نشاط خودشان را در جلسه جشن میلاد حضرت زهرا (س) بیان کنند. همه می آیند و



می خواهند خاطره تعریف کنند، قرار شد به پنج نفر اول به عنوان جایزه سفر مشهد بدهیم، به هر حال دیگر جزئیات را نمی گویم، در یکی از محلات شهر ساری این کار را کردیم، جلسه بسیار خوبی بود، بسیار خوب، یکسری اول آمدند و بقیه را خبر کردند، خود پایگاه بسیج می گفت ما اگر بتوانیم خیلی خیلی در این جا آدم جمع کنیم ۴۰، ۳۰ نفر است، آن روز حدود ۱۵۰ نفر آمدند، خانم های مختلف آمدند، خیلی خندیدند، خاطرات خیلی خوبی بیان کردند، در این بین هم بعضی کلاس ها را اعلام کردیم که مثلاً می خواهیم برایتان مهارت های زندگی بگذاریم و چند کلاس دیگر، خانم ها آن جا خواستند و ثبت نام کردند، جلسه خیلی خوب و پرباری بود، بعد این که تمام شد دیدیم از بسیج با ما درافتادند که باید برای این انجام این کار از ما اجازه می گرفتید، مربی هایی که آوردید و می خواهند در این کلاس ها شرکت کنند باید از حفاظت اطلاعات بسیج عبور می کردند، خلاصه کاری کردند که اصلاً دیگر پایگاه بسیج آن محله اجازه ندادند که بخواهیم این برنامه ها را در آن جا داشته باشیم، هر چند که من خودم نایب رئیس بسیج استان بودم ولی در زیر زیرها آدم هایی بودند که نمی خواستند این جور اتفاقات بیفتد و فقط می خواستند به اسم خودشان باشد، حتی من با مسئول جامعه زنان صحبت کرده بودم که تمام این طرح را به اسم خودتان بزنید اما ما انجام می دهیم، با این حال می گفتند باشد اما عملاً سنگ اندازی می کردند. من دیدم اوضاع اینطوری است گفتم که باید طرحی را طراحی کنیم که با هیچ جا گره نخوریم، مجبور نشویم به او جواب دهیم، به دیگری جواب دهیم، او باید برای ما گزارش دهد، او باید از آن جا اجازه بگیرد، واقعا مردم خودشان مردم را به میدان بیاورند. دیگر روی بحث

جلسات خانگی آمدم، جلسات خانگی واقعا این ویژگی ها را دارد چون در جلسات خانگی نمی خواهی از کسی اجازه بگیری، نمی خواهی کسی تایید کند یا نکند، همه افراد می توانند شرکت کنند، مثلا من در خانه ام جلسه خانگی می گیرم، همسایه ام، خواهرم، زن برادرم، همکارم و همه می آیند، با همه مدل می آیند، چون دعوت می شوند و در یک بستر مهر و محبت و احترام طرفینی است، مهم تر از همه مجلس اهل بیت (ع) و همه دوست دارند بیایند، همه مدلی می آیند و خود میزبان است که مسئولیت دعوت کردن دیگران را به عهده می گیرد، این جا غصه نمی خورم که چه بگویم تا بیاید، چند نفر آمدند، فلان همایش را گرفتم نمی دانم چه کسانی می خواهند بیایند، اصلا می آیند یا نه، چون میزبان ارتباطی طرفینی و چهره به چهره با کسانی که مخاطبش هستند و می خواهند دعوتشان کند دارد خیلی اثرگذار تر است، می آیند، در واقع تشکیلاتی که برای این قضیه راه اندازی می کنیم یعنی در حال این نوع هدایتگری هستیم خود مردم بتوانند مردم را با تمام مدل هایی که هستند بیاورند، هر قشری که هستند و واقعا هم اینطوری بود، مثلا من آن روز در یکی از جلسات به عنوان سخنران بودم و متوجه شدم در خانه (نه از داخل حال) باز شد، چهار نفر از فامیل های نزدیک صاحبخانه آمده بودند اصلا روسری سرشان نبود، هیچی، حتی شال هم دور گردنشان نیانداخته بودند، با احترام آمدند نشستند، ما هم به آن ها احترام گذاشتیم، رو به روی ما نشستند و تا آخر هم حرف های ما را گوش دادند، نه توهینی شد نه حرفی، حداقل این است که یک بار این حرف ها را گوش بدهند چون هیچ وقت این حرف ها را گوش ندادند، بستری فراهم شود که لااقل این چیزهایی که نشنیدند را بشنوند. در همه این

جلسات همینطوری بود، همه مدل و همه مدل سن بودند، هر چند تلاش می کردیم که بیشتر تا ۴۰ سال و زیر ۵۰ باشند و بخواهند استفاده کنند. الحمدلله تصمیم گرفتیم این طراحی را انجام بدهیم که بتوانیم جلسه خانگی را پربار تر کنیم. اولین بار از خانه مادر خودم شروع کردیم که اواخر دی ماه سال ۱۴۰۱ بود، شهادت خانم فاطمه زهرا (س)، صحبت ها انجام شد و همه اقشار بودند، فامیل و دوست و آشنا و همسایه، توضیح دادیم و گفتیم می خواهیم طرحمان را که طرح رضوان است شروع کنیم، خیلی صادقانه با مردم صحبت کردیم، اصلا نگاه نکردیم این خانمی که این جاست چادر سرش است یا نیست، آن یکی شغلش چیست، واقعا به این ها نگاه نکردیم، صادقانه به مردم گفتیم ما برای این که می خواهیم محیط خانه شما یک محیط امن معنوی شود و فرزندانمان بتوانند در چنین فضای امن معنوی ای با انرژی های مثبت الهی رشد خوبی داشته باشند و خودتان می خواهید با آرامش زندگی کنید این طرح پایه گذاری کردیم، فقط می خواهیم همین کار را انجام دهیم، واقعا دنبال همینیم، توضیح که دادیم آنقدر که یادم است حدود ۲۰ نفر اسم نوشتند که اتفاقا ما هم می خواهیم همچنین کاری بکنیم، همه مان دوست داریم ولی موقعیت برای این که بخواهیم این کار را انجام بدهیم نیست، سخنران نداریم، مداح نداریم و مشکلات دیگر، ولی اگر شما کمک کنید حتما این کار را انجام می دهیم. دوباره بعد از آن جلسات ما ادامه پیدا کرد، به سخنران هایمان گفته بودیم در هر جلسه ای طرح رضوان را توضیح دهند و به هر کسی هم که می خواست فرم هایی را می دادیم و اسامی شان را می نوشتند، اطلاعات و آدرس خانه شان را می دادند، زمان هایی که می خواستند جلسه در خانه شان برگزار

شود را می گفتند، ما این ها را به کمیته میزبانانمان می دادیم و کمیته میزبانان با آن ها تماس می گرفتند، رفت و برگشت زیادی بود تا هماهنگ می شد تا به آن جا بروند. کار این مدلی شروع شد، باید یک ستاد اجرایی داشتیم چون می خواستیم با تشکیلاتی منسجم این کار را انجام دهیم نه این که یک روز و دو روز یک نفر بیاید کاری بکند، نه، واقعا همانطور که آقا گفتند تشکیلاتی باشد، به فعالان فرهنگی که به زیرمجموعه های متعددی کار می کردند و به ما هم اعتماد داشتند و از طرفی بچه های خود ستاد خاتم که با هم کار می کردیم گفتیم با هر کسی را که می شناسید مستعد و دغدغه مند و فعالی فرهنگی است به صورت چهره به چهره صحبت کنید. ما نیامدیم برای همه یک نامه بزنیم و پوستر بگذاریم که همگی بیایید در این کار شرکت کنید، نه، همه کارهایمان را دانه به دانه و چهره به چهره توضیح دادیم، گفتیم و جمعشان کردیم، چندین و چندین بار جلسه گذاشتیم، شاید چهار بار برای یک نفر جلسه گذاشتیم، اصلا نگفتیم یک نفر است یا فقط دو نفرند، دنبال کار ۵۰ نفر و ۱۰۰ نفر نبودیم، چون واقعا الان باید آدم ها را دانه به دانه اقناع کرد، بعد هر کدام از این خانم ها با هر کسی که می شناسند صحبت کنند و بگویند مثلا ما می خواهیم کاری انجام دهیم و برنامه مهمی داریم، حالا چون معمولا هم ما را می شناختند و از قبل برنامه های متعدد را با ما اجرا کرده بودند این اعتماد را داشتند که بیایند. یک مجلس شام گرفتیم و همه را به مجلس شام دعوت کردیم و در یکی از ویلاهای خارج شهر عصرانه و شام داشتیم و حدود ۴۰ نفر آمدند، همه هم از فعالان فرهنگی بودند، کاملا طرح را توضیح دادیم، سوال کردند جواب دادیم، خودشان اهل کار بودند، از آینده و از این که قرار

است بعدا چه شود و غیره توضیح داده شد، یکسری صحبت انگیزشی هم شد و گفتیم ضرورت دارد که این کار را انجام دهیم، آقا فرمودند حرکت عمومی انجام شود، خدا به ما توفیق داد که الان می خواهیم با شما این کار را انجام دهیم و باید خیلی شکرگزار باشیم. ما ۱۰ کمیته داریم، کمیته میزبانان، کمیته سخنرانان و مداحان و مشاوران، کمیته تولید محتوا، مستند سازی، نوجوانان، رصد و ارزیابی، همکاری در ایاب و ذهاب و پذیرایی، کمیته جمع آوری صدقات و نذورات فرهنگی، نمی دانم ۱۰ تا شد یا نه، ۱۰ تا کمیته داشتیم. اول باید مسئولین کمیته ها را از بین این خانم هایی که به آن جا آمدند انتخاب می کردیم، توضیح دادیم و گفتیم بینی و بین الله این بستر و مائده و سفره ای است که اهل بیت (ع) برای ما پهن کردند، هر کسی واقعا می تواند کار را در قضیه ای، در هر قسمتی به دست بگیرد اعلام کند، اصلا این جانه بحث ریا است نه هیچی، وقتی می خواهی کار جهادی کنی فقط کار است، دیگر بحث ریا نیست، باید زحمت بکشید. همه را توضیح دادیم و دانه دانه شروع کردیم. طرح را از قبل نوشتم و دانه دانه کمیته ها را مشخص کردم، بعد وقتی که آن جا مسئول تولید محتوا را می گفتیم، و انمی رفت که من چه کار کنم؟ کاملا مشخص بود، یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، این موارد وظیفه شماست و باید این مدلی عمل کنید، همین که می دانستند باید چه کار کنند خیلی به این کمک کرد که قبول کنند چون خیلی اوقات ما بچه ها را می آوریم و می گوییم با ما همکاری کنید، دوست دارند و می آیند، امروز یک کاری می کنند، فردا چه کار کنم؟ نمی دانم! می گوییم در فرآیند کار درمی آید دیگر! نه اینطوری نه، هر کسی نقش خودش را بداند و وقتی می خواهد نقشش را ایفا کند بداند که مفید واقع می شود،



مفید بودنِ اجرای نقش خودش کمکش می کند و بیشترین انگیزه می شود که بخواهد ادامه دهد، به همین خاطر تمام این ها را کاملاً از قبل مشخص کردیم، گفتیم این کمیته این وظایف را دارد، همان جا خانم ها اعلام کردند و آن شب مسئولین کمیته های ما مشخص شدند. گفتیم چون خود شما می خواهید در کمیته زیرمجموعه خودتان فعالیت کنید باید افرادی را انتخاب کنید که با خود شما هماهنگ باشند، با هم دوست باشید و رابطه داشته باشید، در این جا یک نکته مهمی برایمان خیلی مهم بود؛ کسانی که با هم رابطه دوستانه دارند، همدیگر را می شناسند و به همدیگر اعتماد دارند کنار هم باشند و کار کنند، نه این که تازه یکی را بیاوریم بعد بخواهیم اعتماد ایجاد کنیم، آن هم شاید بشود شاید نشود، من همه این ها را از سیره حضرت پیامبر (ص) یاد گرفتم، اول عقد اخوت بود، همیاری و دوستی و کنار هم قرار گرفتن، واقعا این بیس کار را خیلی محکم می کند. گفتیم شما خودت برو شاید یک همکلاسی داشته باشی که این کاره است، خواهرت باشد، همسایه و همکاری باشد، سعی کنید آن هایی را بیاورید که با همدیگر راحتید و می توانید کار کنید، بخش خانم ها با بخش آقایان یک مقدار فرق می کند، یک مقدار که چه عرض کنم، حساسند، یکی یک حرفی را بزند به خودشان می گیرند می گویند نکند آن جا فلان بوده، وقتی با آدم هایی که به آن ها اعتماد دارید و آن ها هم به شما اعتماد دارند کار می کنید دیگر نگران این نیستید که من الان این حرف را زدم فلانی چه دیدگاهی پیدا می کند، ناراحت می شود، دیگر قهر می کند می رود، لااقل درجه این خیلی خیلی کمتر می شود، پس برای همین خودتان افرادی را که می شناسید با آن ها راحتید را زیرمجموعه خودتان قرار دهید. بعد دیگر کار شروع شد،



گاهی می شد سه بار در هفته ستاد اجرایی را تشکیل می دادیم، یعنی با همین کسانی که بودند، البته فقط هم آن ها نبودند، از مشاورین هم استفاده می کردیم، کسانی بودند که سابقه زیادی در کارهای اجرایی و علمی داشتند، مثل اساتید حوزه و اساتید دانشگاه، چند نفر از این ها در جلسات ستاد اجرایی مان می آمدند تا از نظراتشان استفاده کنیم. ستاد اجرایی کارش را شروع کرد، از آن طرف هم آرام آرام تعداد جلسات خانگی مان بیشتر و یکدفعه کمی سرعت پیدا کرد و مرتب ارزیابی می کردیم، یعنی از بچه های ما در هر جلسه می رفتند، حالا شاید همه جلسات را موفق نمی شدند ولی در کل افرادی آن جا بودند که ما با آن ها ارتباط برقرار کردیم و می پرسیدیم این جلسه چگونه برگزار شد؟ ضعفش چه بود؟ برای جلسات بعد ضعف را کنترل می کردیم یعنی دائم رصد و ارزیابی را داشتیم، به همین خاطر ستاد اجرایی مان حداقل هفته ای یک جلسه را داشت که همه این موارد را بررسی کنیم. همین باعث شد جلساتمان آرام آرام رونق بهتری بگیرد و بهتر برگزار شود، بهتر برگزار شدن از چه جهت است؟ نکته ای که در بحث جلسات خانگی وجود دارد این است که ما در همه محلات شهر ساری برگزار کردیم، مثلاً در قائمشهر محله محور انجام دادیم یعنی فقط در یک محله، تمام هم و غممان در یک محله بود و الحمدلله آن هم نتایج خیلی خیلی خوبی داشت یا مثلاً در ساری علاوه بر همه محلات در محلات آسیب هم برگزار کردیم، ان شاء الله اگر بعداً فرصت شد این ها را توضیح می دهیم که چه بود اما در ساری در محله های مختلف این کار را کردیم. مثلاً محله ای به نام محله خیابان معلم داریم، معمولاً همه در این جا فرهیختگان و سطح بالاها هستند، محله هایی هست که معمولاً کمتر

این مدلی است، یک سخنران به محله معلم می فرستادیم، قاطبه می گفتند او آنجوری که ما می خواستیم نتوانست ما را اقناع کند. بعد باید می فهمیدیم که باید محله ها را کاملا از جهت فکری و مردمی که آن جا هستند و انتظاراتی که دارند دسته بندی کنیم، سخنرانان خودمان را هم همینطور، سخنرانان و مداحان متناسب با آن ها را بفرستیم، چون سخنرانان و مداحان خود ما هم لول داشتند دیگر، حالا بعضی ها خیلی عالی بودند، بعضی ها کمتر بودند، اصلا متوسط به پایین که نداشتیم، سعی کردیم بیشترشان سطح بالا باشند. مثلا سخنرانی را خانه کسی می فرستادیم، به فرض دوز پیش به خانه ای رفته بود که همه آنقدر به به و چه چه و تعریف کردند و گفتند حتما دفعه بعد همین سخنران برای ما بیاید، همین را خانه یکی دیگر می فرستادیم می گفتند اصلا خوب نبود، باید همه این ها را ضبط و ثبت می کردیم و نگه می داشتیم، برای همان خانه ای که دوباره می خواهیم جلسه بگذاریم باید یک سخنران دیگر می آوردیم، این ها خیلی کار می برد، گاهی اوقات بعضی از ما ناراحت می شدند، این همه دعوت کردیم، آدم ها آمدند، چرا این مدلی شد، خلاصه باید همه این ها را پیش می بردیم.

سخنران ناراحت می شد، باید با سعه صدر و صحبت او را آرام می کردیم. مدیریت این ها خودش بخش مهمی از کار است؛ این که چطور بتوانیم همه این ها را مدیریت کنیم، به طوری که هم میزبان ناراحت نشود، هم سخنران، هم مداح، هم مشاور. برای همه این ها باید مرتب جلسه می گذاشتیم و بررسی می کردیم. مثلا اگر میزبانی از چیزی ناراحت می شد، ما فکر می کردیم چطور با او صحبت کنیم که مسئله کاملا حل شود. بررسی می کردیم که دوستان این میزبان چه



کسانی هستند و از بین آن‌ها چه کسی با ما ارتباط دارد و به ما اعتماد دارد؟ با او صحبت می‌کردیم و از او کمک می‌گرفتیم. نمی‌گفتیم اگر خوشش نیامد هم خب خوشش نیاید! حتی اگر خودش مقصر بود، سعی می‌کردیم حل شود. نمی‌گفتیم این خانه نشد، سراغ یک خانه دیگر می‌رویم، ما که اینقدر پشت خطی داریم. نمی‌خواستیم از طرح رضوان، برای هیچ کسی یا هیچ جایی نقطه ضعف یا نقطه تاریکی ایجاد شود. خود این تلاش خیلی در گسترده‌تر شدن طرح به ما کمک کرد. این که عرض کردم کارهایی بود که از جهت میزبانان و سخنرانان باید انجام می‌شد.

مسئله دیگر این بود که ما باید سخنرانان و مداحان و مشاوران مذهبی خود را حفظ می‌کردیم. مثلاً چند باری جلسه می‌رفتند و پول هم که نمی‌دادیم، چون گفته بودیم شما همه جا که می‌روید پول می‌گیرید، حالا در هفته یا در ماه، هر چقدر که خودتان می‌گویید به ما وقت بدهید و این وقت را وقف اهل بیت کنید. ما به خانواده‌ها هم می‌گوییم رایگان است اما اگر خودتان دوست داشتید هدیه بدهید، مانع نمی‌شویم، ولی برای شما نرخ تعیین نمی‌کنیم. پس باید برای سخنرانان و مداحان کاری می‌کردیم که با این که ما پولی نمی‌دادیم، دلسرد نمی‌شدند و پیش ما می‌ماندند؛ هفته‌ای یک‌بار یا دو هفته‌ای یک‌بار برایشان دوره‌های آموزش و توانمندسازی گذاشتیم و همه را به شام دعوت می‌کردیم، چون زمستان بود و اکثر این‌ها یا استاد دانشگاه، یا دانشجو بودند و فرصت نداشتند که دوره را در روز برگزار کنیم و بهترین زمان شب بود و با خودشان هم هماهنگ کرده بودیم. به همین خاطر از اذان شروع می‌کردیم تا حدود ۱۰ شب و کلاس‌های

مختلف داشتیم؛ تکنیک‌های مختلف روانشناسی، طب سنتی و غیره. چرا این موضوعات را داشتیم؟ چون به آن‌ها گفته بودیم سخنرانی شما برای خانه‌ها باید جذاب‌تر شود و نکات کاربردی بیشتری را بگویید، علاوه بر اینکه از دین و سبک زندگی اسلامی را می‌گویید. همه هدف ما این بود که سبک زندگی اسلامی را بتوانیم ترویج کنیم. چون حضرت آقا گفتند رسیدن به تمدن نوین اسلامی در صورتی حاصل می‌شود که آحاد خانواده‌های ما با سبک زندگی اسلامی آشنا شوند و به آن عمل کنند. ما برای پوشش‌های مختلف کلاس می‌گذاشتیم؛ مثلاً به جای عفاف و حجاب که قشر خاکستری اصلاً نمی‌آید، کلاس خیاطی بدون الگو می‌گذاشتیم. و به همه می‌گفتیم به این کلاس بیایید، چقدر به اقتصادتان کمک می‌شود، چقدر مهارت یاد می‌گیرید، آرامش پیدا می‌کنید. مربی خیاطی بدون الگو وقتی ۱۲ جلسه با این‌ها کار کرد، در لفافه بحث سبک زندگی اسلامی را به آن‌ها می‌گفت. رویکرد نهایتاً همان سبک زندگی اسلامی بود، اما با اسامی و عناوین مختلف. برنامه مبلغین ما، مثلاً در زمان انتخابات مسئله، تبیین ضرورت حضور حداکثری مردم در انتخابات بود، پاسخگویی به شبهات دینی بود، پاسخگویی به مسائلی پیرامون عفاف و حجاب، فرزندآوری، نوع ارتباط با جوانان و نوجوانان، شیوه‌های موثر رابطه با آن‌ها، شیوه‌های موثر تبلیغ، و هر چیزی که احساس کردیم لازم است، مخصوصاً در سخنرانی‌هایی که انجام می‌شد و ما احصاء می‌کردیم که ببینیم نقاط ضعف و قوت کجاست، به تناسب آن‌ها در قسمت آموزش و توانمندسازی این خانم‌ها بیان می‌شد و از اساتید مختلف استفاده می‌کردیم. این‌ها شاید هفته‌ای یک‌بار یا دو هفته یک‌بار به ما وقت می‌دادند، اما خودشان شاید استاد دانشگاه



یا حوزه بودند، یا سخنران در محلات خودشان بودند. این مطالبی که اینجا یاد می‌گرفتند، آن‌ها را پربار می‌کرد و در واقع در سخنرانی‌های دیگرشان هم استفاده می‌کردند و فقط برای ما نمی‌گفتند. یعنی در واقع ما به بهانه طرح رضوان همه چیزهایی که می‌خواستیم را حتی در جاهای دیگری که اسمی از طرح رضوان هم نبود، از طریق سخنرانان و مداحان ما گسترش دادیم. در کنار این‌ها برایشان تولید محتوا داشتیم، یعنی به مناسبت‌های مختلف، چیزی را که نیاز داشتند حاضر و آماده، با آمار به دستشان می‌دادیم. مثلاً برای ۲۲ بهمن، همه چیزهایی که از دستاوردهای انقلاب، از کلیپ، از فیلم، از آماری که باید داده می‌شد، مقایسه‌هایی که با قبل انقلاب باید انجام می‌شد، در گروه می‌گذاشتیم، دستشان پر می‌شد و مطالب جدیدی می‌گرفتند. خیلی می‌پسندیدند و ما ریزشی نداشتیم. ریزشی هم اگر بوده، آن‌هایی بودند که ما دیگر نمی‌خواستیم. یعنی می‌دیدیم که آنطور که ما می‌خواهیم نمی‌توانند توانمند باشند. البته ما عده‌ای از آن‌هایی که توانمندی‌شان کم بود هم کنار خودمان نگه داشتیم، گفتیم شما باشید، در جلسات رفت و آمد کنید تا توانمند شوید. نه اینکه بخواهیم آن‌ها را کلاً کنار بگذاریم. خب این کلاس‌های آموزش و توانمندسازی بود که برای مبلغین و مداحان و مشاورین گذاشتیم. در کنار آن برایشان اردو، یا دوره‌های می‌گذاشتیم که کنار یکدیگر باشیم؛ مثلاً اردوی مشهد گذاشتیم و همه را بردیم، خیلی راضی بودند.

یک کار دیگر هم که انجام شد این بود که مبلغین و مداحان را به چند گروه ۸ یا ۱۰ نفره تقسیم کردیم، که این‌ها موظف بودند، با یک سرگروه که از اساتید بودند، کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی آقا را بخوانند و

تحلیل کنند. و بعد نتیجه کلی در آن جلسه توانمندسازی به طور کلی بیان می‌شد. هم کار مطالعاتی داشتند که باید انجام می‌دادند و هم در این کلاس‌ها حضور پیدا می‌کردند. این بخش توانمندسازی مبلغین بود.

از طرفی چون آن حرکت عمومی باید انجام شود، ما می‌خواستیم مخاطبین و مهمانانی را که در جلسات می‌آیند هم به میدان بکشیم. اولاً اینکه گفته بودیم جلسات حتماً باید مستمر باشد، یعنی به میزبان گفته بودیم جلسات مستمر داشته باشید، ماهی یک‌بار، دو ماه یک‌بار. چون ما مخاطبین شما را می‌خواهیم. جلسه سخنرانی که تمام می‌شد، یکی از افراد، فرمی را بین همه پخش می‌کرد، در این فرم اسامی کلاس‌هایی که خانم‌ها مشتاق بودند در آن‌ها شرکت کنند، بود و آن‌ها ثبت نام می‌کردند و اطلاعات خودشان را می‌دادند تا بعد با آن‌ها تماس بگیریم. مثلاً کلاس خیاطی بدون الگو، کلاس مدیریت ذهن، کلاس طب سنتی، کلاس خلاقیت و ایده‌پردازی و غیره. این را عرض کردم که ما اگر می‌خواستیم به قشر خاکستری بگوییم با ما همراه شوند، به کلاس عفاف و حجاب نمی‌آمدند. ما باید اسامی خنثی انتخاب می‌کردیم، که با آن گارد نداشته باشند، مثل خیاطی بدون الگو. بعد برای آن‌ها توضیح داده می‌شد که خیاطی بدون الگو این اثرات را در زندگی و آرامش شما دارد، مهارتی را یاد می‌گیرید و خودتان از این لذت می‌برید. دور اول حدود ۴۰ نفر در کلاس ثبت نام کردند. و مربی‌شان در حین اینکه خیاطی را به آن‌ها آموزش می‌داد، نکات مختلف سبک زندگی اسلامی را که باید در بحث لباس و پوشش و زندگی رعایت می‌کردند، ریز ریز می‌گفت. یعنی در همه کلاس‌ها با اینکه عنوان دیگری داشت، می‌خواستیم به بیان سبک و شیوه زندگی اسلامی برسیم. به هر مخاطبی هم که

در کلاس شرکت می‌کرد، می‌گفتیم شما موظف هستی دیگران را هم آموزش دهی. یعنی چند نفر را که امکان شرکت در این کلاس را ندارند پیدا کن، و خودت همین مطالب را به آن‌ها آموزش بده. مثلاً در دوره قرض الحسنه‌ای که داری، یا دوره همسایه‌هایی که داری، یا معلم هستی و بین همکارانت، و هر جای دیگر. این هم از مخاطبین و مهمانانی که در این جلسات آمدند و حضور پیدا کردند. یعنی آن‌ها را هم وسط میدان کشاندیم. یعنی یک موجهی ایجاد شد که در حدود ۳۷۰ جلسه خانگی که تا به حال برگزار کردیم، با حدود ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر ارتباط چهره به چهره و نزدیک برقرار شد. چون در جلسه خانگی همه روبروی هم می‌نشینند و گفتگو می‌کنند، و خیلی ارتباط نزدیک‌تر است نسبت به یک جلسه ۱۰۰ نفره که کسی سخنرانی کند. در جلسه خانگی برخی می‌خواهند مشاوره بگیرند، برخی از نزدیک صحبت می‌کنند، و یک نکته مهم دیگر که برایمان حاصل شد این بود که در این جلسات خانگی افرادی را پیدا کردیم که خیلی دوست داشتند کار فرهنگی بکنند، استعدادش را داشتند، اما موقعیت برای آن‌ها فراهم نشده بود. این‌ها را رصد و شناسایی کردیم، آمدند به ما پیوستند، همکار اجرایی طرح شدند. و در واقع بستری برای شناسایی افراد شد. و ابتدای این حرکت تعدادمان کم بود، ولی کم‌کم در این جلسات این‌ها را پیدا کردیم و بیشتر شدیم. یک اتفاق مهم دیگر در این جلسات این بود که خانم‌هایی که در جلسات می‌آمدند، بعد از مدتی که به ما اعتماد پیدا کردند، گفتند ما خیلی دغدغه بچه‌هایمان را داریم، مخصوصاً دخترانمان، نمی‌دانیم آن‌ها را کجا بفرستیم. دوست داریم بچه‌ها بیرون بروند و با دیگران باشند، ولی اصلاً اعتماد نمی‌کنیم آن‌ها را بیرون بفرستیم. شما برای بچه‌های

ما چه کاری می‌توانید بکنید؟ آن زمان یک واحد نوجوانان داشتیم، گفتیم ما هیئتی به نام هیئت دخترانه شکوفاتشکیل دهیم، بعد در این جلسات اعلام کردیم، هر کسی می‌خواهد دخترانش را در این هیئت بفرستد. گروهی تشکیل دادیم و لینکش را برایشان گذاشتیم، الحمدلله حدود بیش از ۲۰۰ نفر ثبت نام کردند. ولی اینطور نیست که همه آن‌ها در همه برنامه‌ها باشند، چون ظرفیتمان آنقدر نیست که بتوانیم برای همه کار انجام دهیم. بعد دیدیم بهترین کاری که برای این‌ها می‌توانیم انجام دهیم، به هیچ وجه سخنرانی و کلاس آموزشی نیست، بچه‌ها دوست دارند هیجانی کار کنند، دوست دارند در اردو باشند، دوست دارند بازی کنند، برای همین برای آن‌ها اردو ترتیب دادیم.

یک نکته دیگر مکان بود. ما بچه‌ها را کجا می‌بردیم؟ یا حتی محل کلاسی که برای مخاطبین داشتیم، یا محل کلاسی که برای توانمندسازی مبلغین داشتیم، کجا بود؟ ما که محل خاصی نداشتیم. میزبانان ما خودشان خانه‌هایشان یا ویلاهایشان را در اختیار ما قرار می‌دادند، یا خانه‌هایی داشتند که می‌توانستیم در آن‌ها اردوهایمان را برگزار کنیم. و ما اردوها را به آن ویلاها یا خانه‌ها می‌بردیم و از این جهت دغدغه نداشتیم، نیاز نبود پول خرج بکنیم. خود میزبانان چون در مراحل کار به ما اعتماد کرده بودند، حاضر می‌شدند و خانه‌هایشان را در اختیار ما قرار می‌دادند. یا مثلاً یکی از برنامه‌هایی که برای مخاطبینمان داریم، کلاس احکام و استفتائات نوپدید مثل ناخن کاشتن، مژه کاشتن و این چیزها است. برای این موضوعات برای خانم‌ها کلاس ثابت گذاشتیم. یکی از میزبانان گفت، خانه من هر هفته در اختیار شما برای کلاس احکام باشد. یا کلاس تفسیر نهج البلاغه خانه یکی دیگر از میزبانان

است. دیگر می‌دانیم و کسی می‌گوید می‌خواهم تفسیر نهج البلاغه شرکت کنم، می‌گوییم در فلان خانه، فلان ساعت برگزار می‌شود. به همین ترتیب اردوهایمان شکل گرفت. در اردوها مسابقه داشتیم، مسابقه کتابخوانی داشتیم که خیلی خوب بود، بچه‌ها یاد می‌گرفتند و می‌آمدند خود کتاب‌ها را برای ما توضیح می‌دادند و جوایزی به آن‌ها می‌دادیم. مسابقات مختلف هیجانی در اردو داشتیم. بعد آداب مختلف نشست و برخاست، برخورد با پدر و مادر و غیره را در همین قالب با آن‌ها کار می‌کردیم. طوری شده بود که ما اردوی اول یک ماشین بردیم، برای اردوی سوم نزدیک سه اتوبوس انتظار داشتند که آن‌ها را ببریم. که ما توانش را نداشتیم و نگران این بودیم که اگر اتفاقی بیفتد، چون به ارگان و جایی وصل نبودیم، چه می‌کردیم. و دیدیم نمی‌توانیم اردو را سنگین بگیریم، اردو را باید کم کم ببریم. دوره‌می برای بچه‌های دبیرستان و راهنمایی و ابتدایی گذاشتیم. این هنوز خیلی گسترش پیدا نکرده است، شاید حدود ۷ دوره‌می تاکنون گذاشتیم. که بچه‌ها خیلی هم مشتاق آن هستند. با هم می‌نشینند درباره موضوعی صحبت می‌کنند، در کنار آن غذایی درست می‌کنند، یا کاردستی درست می‌کنند. خیلی مشتاق هستند، یعنی اگر یک هفته برگزار نشود، پیگیر می‌شوند. همه هدفمان این است که از همه بچه‌هایی که در هیئت شکوفا می‌آیند، کسانی را پیدا کنیم که بعدا خودشان می‌توانند رهبر باشند. آن‌ها را جدا کنیم، و جداگانه تربیت کنیم که بتوانند بقیه را بکشاند و برای آن‌ها رهبری کنند.

یک هیئت نذورات و صدقات فرهنگی داریم، که اولین بار خانم‌ها در گروه‌هایشان اعلام کردند، درباره صدقات فرهنگی صحبت شد که چه

اجری دارد، بعد گروه آن تشکیل شد. بعد مسئول این کار با هر فردی که می‌دانست مکننت مالی دارد و می‌تواند کمک کند، صحبت می‌کرد، و قبول می‌کردند که به طور ماهانه هزینه کنند و پولشان را برای این گروه واریز کنند. مثلاً خانم دکتری بود، می‌گفت من خیلی دلم می‌خواهد این جلسات خانگی را در خانه خودم برگزار کنم. ولی شرایط خانه من اینطور نیست. اما ماهی یک میلیون به حساب شما می‌ریزم به نیت خودم در خانه‌های دیگری که اجرامی کنید. از طرفی خانه‌هایی را که خیلی نیازمند بودند، تحت پوشش کمیته امداد یا بهزیستی بودند، چون با آن‌ها ارتباط داشتیم، و دوست داشتند....

از طرفی ما چیکار کردیم؟ خونه‌ها و خانواده‌های نیازمند مثل کمیته امدادی‌ها، چون با کمیته امداد هم ارتباط داشتیم، اونایی که دوست داشتن همچین مجالسی توی خونه‌های خودشون برگزار بکنن ولی امکانات پذیرایی نداشتن، سخنران نبود و نمیتونستن این کارها رو بکنن ما صفر تا صد کار رو خودمون انجام می‌دادیم. یعنی از این طرف این پولی که از نذورات فرهنگی گرفته می‌شد هم صرف اون اردو و جایزه‌ها و برنامه‌هایی که داشتیم و کتاب‌هایی که برای مبلغین می‌خواستیم تهیه کنیم، می‌شد. یک بخشیش هم برای خونه‌های نیازمندی که برنامه‌ها اونجا برگزار می‌شد برای پذیرایی و این‌ها صفر و صدش رو خودمون انجام می‌دادیم. این کلیتی بود که من خدمتون بیان کردم. اگه سوالی هست بفرمایید من خدمتون هستم.

یکی اینکه الان فرمودید سیصد و هفتاد تا جلسه ی خانگی، یعنی سیصد و هفتاد تا خونه که مستمر داره جلسه توش برگزار میشه، درسته؟

نه. هفتاد تا خونه ی مستمر داریم. اینا بعضیاشون هفته ای یکبار، بعضیاشون ماهی یکبار، بعضیاشون دو ماه یکبار دارن.

درسته.

بعضیاشون سالی یک بار برنامه دارن. ولی هفتاد تا اینای هستن که مرتب دارن برنامه می گیرن.

بسیار عالی. خیلی خوب. بعد من احساس کردم این کمیته هایی که تشکیل شده، کمیته میزبانان، کمیته مداحان و اینجور چیزا، این ها همون نحوه ی شکل دهندش و اجزاش به صورت بوده؟ یعنی چه جوری اعضاش جمع می شدن؟ از دل همون بچه هایی که تو جلسات بودن یا شیوه ی دیگه ای داشتن؟

اولین بار اومدیم فعالان فرهنگی که میشناختیم خودمون و افرادی که اعضای ستادمون معرفی میکردن از دوستان دوران دانشجویی یا دبیرستان، اونایی که فعال فرهنگی بودن و میشناختنشون. گفتیم شما هر تعدادی میشناسید بچه هایی که کاری و مستعد هستند و می تونن با ما همکاری کنند رو به یک مجلس شام در یک ویلای خارج شهر دعوت کردیم همشون رو. به عنوان مهمانی گفتیم یک دورهمی می خواهیم داشته باشیم. اینطور نبود که یک فراخوان بدیم، هر کسی که چهره به چهره همدیگه رو می شناختند و به هم اعتماد داشتن، اومدن. حدود چهل نفر تو اون جلسه بودن. اونجا ما طرح رو که نوشته شده بود کامل براشون تشریح کردیم. چون وظایف کمیته ها نوشته شده بود و مشخص بود. یعنی اگر کسی میخواست قبول بکنه، میدونست باید چه کار بکنه و نقش خودش رو میدونست کاملا. این نبود بگیم حالا بیا

بشو مثلا کمیته ی میزبانان ببینیم چی میشه، شروع کنیم ببینیم به کجا میرسه. چون کار کاملا شسته رفته و مشخص بود براشون، همونجا تو همون جلسه ی اول مسئول کمیته ها مشخص شدن ازهمین فعالان فرهنگی که توسط بالاخره یکی از افراد ستاد معرفی شده بودند. بعد به اون ها گفتیم که با توجه به این وظایفی که برای هرستاد نوشته شده، هرکس خودش در انجام این وظیفه توانمند میبینه، اعلام بکنه. یک سفره ی اهل بیت هست که پهن شده. هرکس هم که بتونه و اعلام نکنه، خودش رو محروم کرده. خلاصه صحبت های انگیزشی و این ها، نهایتا ما اونجا مسئولین رو مشخص کردیم و بعد بهشون گفتیم که حالا هرکدوم از شما تا پنج نفر رو به عنوان زیرمجموعه ی خودتون انتخاب بکنید که با خودتون هماهنگ و همراه باشند، با هم کار کرده باشید و به هم اعتماد داشته باشید. من نیام برای شما فرد دیگری رو مشخص بکنم. خودتون هرکسی رو میشناسید که این ویژگی هارو داره، انتخاب بکنید. چون خیلی بهتر میتونن این مدلی با همدیگه کار بکنن. اون رابطه ی عطوفت و مهربانی و اعتماد بینشون باشه، مخصوصا خانم ها، خیلی بهتر میتونن باهم کار بکنن. منتها اون مسئله ی مهمتر از این، این بود که ما باید خیلی جلسه میگذاشتیم. شاید برای تک تک این ها که کاملا طرح توجیه بشه. یک مسئله ی مهمی هم که ما باهاش سر و کار داشتیم و خیلی آزارمون داد تا بتونیم کار رو پیش ببریم این بود که: همه ی این فعالان فرهنگی که واقعا دغدغه داشتند و دوست داشتن کار بکنن، میگفتن این کارها به هیچ نتیجه ای نمیرسه. این همه بسیج، سازمان تبلیغات به ما کفت بیاید، اومدیم این همه وقت گذاشتیم آخرش هیچی به هیچی و هیچی نشد. این هارو ما باید



میاوردیم اعتمادشون رو جلب کنیم و بمونن و همینطور هم هستن؛ که الان دیگه کاملا مطمئنن که این طرح به نیجه رسیده و داره میرسه و داره ادامه پیدا میکنه. اینم ابتدا مارو خیلی آزار میداد. به همین خاطرناچار بودیم حتی برای دونه دونه ی افراد که می خوان همکار اجرایی طرح بشن، جلسه بزاریم و توجیهشون کنیم و توضیح بدیم، صوت براشون بفرستیم، دوره می بزاریم. این هارو خیلی انجام دادیم تا اینکه همه دیگه ثابت موندن و مطمئن شدن و با ما همکاری کردن.

این بچه هایی که اساتید اون کلاسها بودن هم باز از دل همین جلسات خانگی میومد یا شیوه ی دیگه ای داشت؟

نه. اونارو ما مد نظرمون بود افرادی باشن که دوره های اسلامی رو گذرونده باشن، سبک زندگی اسلامیرو خودشونعمل کرده باشن و بلد باشن توضیح بدن، خودمون انتخاب می کردیم. مخاطبین، اونایی بودن که به هر حال در این جلسات شرکت می کردن. البته اصراری نبود که از بین مخاطبین انتخاب نکنیم، اگر به فردی میرسیدیم که این ویژگی هارو داشت، از اون هم استفاده می کردیم.

یک سوال دیگه، خب وقتی این جلسات زیاد شد، شما با چالش کمبود استاد یا مثلا مداح و این ها مواجه نشدید؟ یا اگر شدید چه جوری اینو حل کردید؟ جبران کردید؟ احتمالا خیلی افراد رو همینجا فعال کردید که الان خودشون به یک استاد یا مداح تبدیل شده باشن.

بله خب ببینید ما برای این مسئله با حوزه های علمیه یعنی اولاً با مدیریت حوزه های علمیه ی استان یک جلسه ای گذاشتیم و صحبت کردیم گفتیم همچین طرحی داریم، خیلی استقبال کردند. گفتیم ما

باید ارتباط خیلی نزدیکی با حوزه داشته باشیم. هرچند که ایشان قبول کردند، چون من خودم سال‌ها شاید بیست و پنج ساله استاد حوزه و دانشگاه هستم و منو میشناختند و اعتماد بوده، دیگه ما گفتیم اینا بلافاصله قبول کردن. گفتیم ما از اول مسئولین حوزه‌های شما و افرادی که فارغ‌التحصیل میشن یا خودشون میشناسن و توانمند هستن، چون من یکی دوتا حوزه تدریس دارم، حوزه‌های دیگه یا جاهای دیگه کسانی که خودشون میشناسند رو به ما معرفی کنند. ما همینطور دائم این کارو داریم انجام میدیم یعنی با افرادی که دارن فارغ‌التحصیل میشن، احساس میکنیم توانمند هستن، داریم به اساتیدمون اضافه می‌کنیم. این قدر تعریف شنیدن که خودشون سراغ ما میان و تقاضا می‌کنند بزارید ما توی کلاسهای توانمندی تون حضور داشته باشیم، هرکاری بخواید براتون انجام میدیم. یک برنامه‌ی دیگمون این بود که افرادی که تازه میخوان اضافه بشن بهمون رو مثلا به فرض یکی از سخنرانان قوی مون خانم جویباری هست > ده دقیقه از سخنرانی ایشان رو شما صحبت بکن. یعنی کارورزی ای باشه براشون. یعنی همراه سخنران اصلی ما میره اونجا. یا چون ما فرم جلساتمون اینجوریه اول همه‌ی کسانی که میان، شروع میکنند به خوندن قرآن. تا سخنران بیاد قرآن میخونن و دیگری تصحیح میکنه. سخنران میاد سخنرانی شو میکنه. مداح باید یک صوت کوتاه قرآن پنج دقیقه ای بخونه که تو خونه بپیچه. تو این فاصله این کسی که می‌گیم می‌خوایم توانمندیشو زیاد کنیم، یا میاد اونجا برای تصحیح قرائت یه صحبتی میکنه یا اینکه با هماهنگی سخنرانمون، مثلا یک حدیث یا آیه یا مطلب کاربردی مثلا روان‌شناسی رو در حد ده دقیقه برای همه صحبت میکنه به عنوان مثلا کارورزی.



این رو ما داریم برایشون فعلا و اینطوری اضافه کردیم وگرنه به چالش میخوردیم. مداح ها چون هر جا میرن خیلی بهشون پول میدن، اینجا ضرر میکنن که پولی نمیگیرن و باید خیلی دیگه خالص باشن که بیان با ما کار کنن. مداح های داریم کهخ هر جا میرن یک میلیون، یک میلیون و نیم بهشون پول میدن ولی برای ما مجانی دارن کار میکنند و هیچی هم بهشون نمیدیم.

من یک سوالی داشتم اونم اینکه چیزی که من متوجه شدم در قالب مجالس خانگی، این بود که شما میاید اون نگاه درست اسلامی رو در قالب یا جلسات قرآنی یا جلسات روضه یا جلسات تخصصی مثل خیاطی و اینجور چیزها منتقل کنید به مستمعینی که میان و یه جورایی هم دخیل کردن اون استعداد هایی بوده که نا امید بودن. من میخواستم بگم به جز جلسات خانگی قرآن و روضه، اون جلسات تخصصی مثل خیاطی بدون الگو و اینهارو به صورت موردی و خلاصه برامون نام ببرید که ما داشته باشیم؟

حتما. مثلاً یکی از جلسات ما مدیریت ذهن هست. چه جوری یک خانم بتونه ذهن خودش رو مدیریت بکنه برای اینکه بتونه با همه مسائل و مشکلاتی که تو زندگیش داره به آرامش برسه. استادی که میره اینو تدریس میکنه قطعاً چیزهایی رو بیان میکنه که دین میخواد. مثلاً بخشی از این مدیریت ذهن اینه که تو ذهنتو معنوی کنی، با معنویت آشنا بشی. هرچی با مادیت بخواید بیشتر باشید، این آشفتگی و اضطرابات ذهنت بیشتر میشه. مثلاً به عنوان مثال، تو طب سنتی

خانم دکتر جوکار وقتی درس میدن کانه فقط دارن سبک زندگی میگوین. این مدلی غذا بخورید به این دلیل. اینکه اسلام گفته رو میگوین، از نظر علمیش میگوین. دارن غذارو میگوین، میزنن به لباس به رابطه ی زن و شوهر. یعنی همه ی مواردی که اون خانم برای سبک زندگی لازم دارن رو میگوین. چون رویکرد اساتید ما اصلا اینه که از اصل میخوان اینوبگوین. یا مثلاً یه گروهی داریم مشاورین تربیتی برای مادران.

یکی هم خیاطی بدون الگو. یکی هم مشاور تربیتی گروهی که مثلاً برای ده یا پانزده نفر از کسانی که اودن و تو جلسه خونگی شرکت کردن به میزبان میگویم دعوتشون کنید. مشاور ما به صورت گروهی موضوعی رو مطرح میکنند. مثلاً اعتماد به نفس در کودکان. دونه دونه خانما نظراتشونو اعلام میکنند. این مشاوره ی تربیتی گروهی برای مادران خیلی جاذبه داره چون میشینن دورهم گفتگو میکنند درباره ی یک موضوع و درنهایت مشاور راهنمایی که دراون جمع هست هدایتشون میکنه به سمت یک تربیت صحیح اسلامی. اصلاً اسم کلمه رو اسلامی نمیگه ولی اونها میتونن این نظر مشاور رو بگیرن و تو زندگیشون بهش عمل کنن.

سوال دیگه اینکه هدفتون از اون جشنواره ی سرونازی که اول کار راه انداختید چی بود؟ چرا اصلاً رفتید سراغ همچین کاری؟

ما گفتیم که چه جوری باید افراد رو جذب کنیم؟ به نظرمون رسید مسابقه ی خاطرات شاد بزاریم وهمه بگن و تو محله بیچه همه میان. بعد چیکار کردیم تو این قضیه؟ مثلاً دو نفر اومدن خاطراتشونو گفتن همه خیلی خوشحالن و سروتونین تو بدنشون پخش شده، آمادگی کافی



جهت فهم و گرفتن مطالب به جهت مغزی و بیولوژیکی دارند. دو نفر که میرفتن خاطره میگفتن، یک نفر این وسط مثلا چرم دوزی رو مربی ما که ارشد حوزه علمیه بود و چرم دوزی بلد بود، میومد مدل کاری که خودش کار می کرد رو نشون میداد و توضیح میداد چه اثری روی اقتصاد خانواده و روابط خانواده داره. وقتی خودت مهارتی رو کسب میکنید، آرام تر هستید. حالا اگر کسی میخواد بیاد ثبت نام بکنه. بعد مثلا کلاس خیاطی بدون الگوف مهارت های زندگی. این جشنواره درواقع یک پوششی بود برای اینکه همه کسانی که اونجا هستن با نوع کاری که ما میخوایم بکنیم آشنا بشن با این کلاسهایی که درس اسمی از اسلام و این ها نبود. نیرو جذب کنیم و برایشون وقت بزاریم و اون حرکت عمومی در اون قشری که این آشنایی رو نداره، آشنا بکنیم. درواقع همون کاری که در جلسات خانگی کردیم رو میخواستیم بکنیم منتها به اون شکل، ولی خوب دیدیم همیشه و با خیلی جاها گره میخوریم، خیلی باید هزینه فکری و روحی کنیم برای این کار و موانع زیاده دیگه ولش کردیم.